



باسمه تعالی

شخصیت محوری قسمت چهاردهم

جنبه ماورایی در شخصیت محوری (۲)

در قسمت قبل گفتیم که برای الگوشدن شخصیت اهل بیت علیهم السلام نمی توان از جنبه ماورایی آنان غافل شد. پرداختن به بخش زمینی شخصیت اهل بیت علیهم السلام و غافل شدن از جنبه ماورایی، جفای به این بزرگواران است؛ زیرا بخش زمینی شخصیت ایشان را می توان در میان افراد دیگر نیز پیدا کرد. آنچه موجب می شود شخصیت اهل بیت علیهم السلام از الگوهای امروزی جدا شود، ضمیمه بعد ماورایی ایشان به جنبه زمینی است.

همان طور که پیش از این هم اشاره شد، امروزیکی از اصلی ترین راه کارهای تزریق فرهنگ مادی گرایی به زندگی انسانی - که فطرتا خداگراست -، استفاده از الگوهاست؛ یعنی به جای این که مکاتب مادی فقط کتاب بنویسند در باره این که حجاب برای زن محدودیت است و با انسانیت او در تعارض است، یک شخصیت را به عنوان الگوترویج می کنند و وقتی این شخصیت، آرمان مخاطب شد، پوشش او برای مخاطب بدون هیچ مقاومت و مطالبه استدلالی از آن شخصیت، مورد پذیرش قرار می گیرد.

ما تلاش می کنیم با فهماندن فلسفه حجاب دخترانمان را مشتاق



حجاب کنیم؛ اما مکاتب مادی گرا برعکس ما، تلاش می کنند ریشه پرسش از چرایی هر کاری را به الگوهای معرفی شده برگردانند: چرا نباید حجاب اسلامی داشت؟ چون باربی ندارد، چون آنجلینا جولای ندارد، چون لیدی گاگا ندارد، چون سلنا گومز ندارد و چون ...

چرا نیمه عریان بودن در مقابل چشم همه مردان بی اشکال است؟ چون باربی نیمه عریان است، آنجلینا جولای نیمه عریان است، لیدی گاگا نیمه عریان است، سلنا گومز نیمه عریان است و چون ...

این پرسش و پاسخ در روش تربیت مکاتب مادی، وقتی مطرح می شود که مخاطب هنوز در الگوی معرفی شده غرق نشده؛ اما وقتی مخاطب در الگو ذوب می شود، دیگر پرسش و پاسخی نیست. همین که الگوبه سوی یک رفتار می رود، مخاطب هم با کمترین فاصله ممکن همان رفتار را انجام می دهد. در مرحله بعدی هم مخاطب، منتظر نمی ماند که الگورفتاری را در مقابل چشمان او انجام دهد و او از آن تقلید کند، بلکه صیاد رفتارهای پیدا و پنهان الگومی شود. او به دنبال این رفتارها می رود تا کشفشان بکند.

بسیاری از تلاش های ما برای اثبات برخی از مسائل، دمیدن از طرف گشاد شیپور است، ما از روش نادرست برای معرفی الگوهای درستمان استفاده می کنیم؛ ولی مکاتب مادی، روش درست را برای ترویج الگوهای نادرست خویش به کار می گیرند. ما تلاش می کنیم که ثابت کنیم، اهل بیت ما معصوم هستند، دلایل گوناگونی می آوریم و کتاب های متعددی هم در



این باره می‌نویسیم. اصل این کار، اشتباه نیست؛ اما اصل قرارداد این کار اشتباه است. ما اگر شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام را با آن جنبهٔ ماورایی معرفی کنیم و ایشان در محور زندگی بچه‌ها قرار بگیرند، دیگر نیاز چندانی به اثبات عصمت نیست. اثبات عصمت یعنی اثبات این که یک فرد مرتکب گناه یا اشتباه نمی‌شود. به عبارت دیگر عصمت یعنی مبرا بودن از کار بد؛ اما شخصیت محوری کسی است که ملاک خوبی و بدی کار است. خوب، کاری است که شخصیت محوری انجام می‌دهد و بد کاری است که شخصیت محوری انجام نمی‌دهد. خوب، کاری است که شخصیت محوری می‌گوید انجام بده و بد، کاری است که او می‌گوید انجام نده.

خواهش می‌کنم یک بار دیگر این جمله را مرور کنید: عصمت، اثبات مبرا بودن یک فرد از بدی است؛ اما شخصیت محوری کسی است که کاری که انجام می‌دهد و کاری که به انجام آن دستور می‌دهد، خوب است و کاری که انجام نمی‌دهد و از انجام آن نهی می‌کند بد است. یعنی خوب و بد با شخصیت محوری تعریف می‌شود. در این صورت دیگر اثبات مبرا بودن شخصیت محوری از بدی چه معنایی دارد؟

نماز خوب است، چون امیر مؤمنان علی علیه‌السلام نماز می‌خواند، نه چون غذای روح انسان است. نماز غذای روح انسان هست. در این تردیدی نیست؛ اما به این راحتی نمی‌شود کسی را برای این که نماز، غذای روح اوست دعوت به نماز خواندن کرد. در این بازار شیطانی هزار غذای گرم و سرد



برای روح تعریف کرده‌اند و چنان از این غذاها تعریف می‌کنند که گویا برترین غذای روح همین‌هایی است که معرفی می‌شود. برای ترویج این غذاها هم به شدت از الگوهای امروزی نهایت استفاده را می‌کنند. مثلاً غذایی مثل موسیقی که به عنوان غذای روح و برای به دست آوردن آرامش معرفی می‌شود. نماز را باید به این شکل خاص خواند؛ اما نه به این دلیل که برای ستون فقرات و زانوها خوب است و فشار خون را تنظیم می‌کند؛ اگر چه شاید نماز برای این امور مفید باشد؛ اما نماز را باید به این شکل خاص خواند چون امیرمؤمنان علی علیه السلام این گونه می‌خواند.

کسی که علی علیه السلام را شخصیت محوری خود قرار داده در این تردید نمی‌کند که نوع ارتباطش با خدا باید همان طوری باشد که علی علیه السلام برقرار می‌کرد.

چرا نباید غیبت کرد؟ چون علی علیه السلام غیبت نمی‌کرد و چون او غیبت‌کننده را از بدترین‌ها می‌داند.

ما در زیارت «آل یس» خطاب به اهل بیت علیهم السلام این چنین می‌خوانیم:

فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسَخَطْتُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ
الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ^۱

حق چیزی است که شما را خشنود می‌کند و باطل آن است که شما را

^۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۲.



به خشم می‌آورد و کار خوب آن است که شما به آن امر می‌کنید و کار بد آن است که شما از آن نهی می‌کنید.

من چرا نباید دروغ بگویم، چون علی علیه السلام گفته دروغ نگو و اگر دروغ بگویم امیر مؤمنان علی علیه السلام را خشمگین کرده‌ام. چرا باید راست بگویم؟ زیرا علی علیه السلام گفته راست بگو و اگر راست بگویم او خشنود می‌شود. ورود شخصیت محوری به زندگی کودک بیش از اندازه‌ای که در تصور شما بگنجد تربیت را آسان می‌کند.

وقتی که این کلمات را می‌نویسم از عمق جانم تأسف می‌خورم که چرا ما این قدر راه را اشتباه رفتیم و میدان را برای الگوهای شیطانی باز کردیم. اگر شخصیت‌ها در زمان خاص و در بند زمین معرفی شوند، مشمول مرور زمان شده و به تاریخ می‌پیوندند. این شخصیت‌ها ممکن است قرن‌ها بعد از ظهور و از دنیا رفتنشان مقدس و قابل احترام بمانند؛ اما تاریخ مصرفشان به انتها می‌رسد و دیگر قابلیت الگو شدن را از دست می‌دهند. شخصیت‌هایی که در زمین و زمان محدود می‌شوند، وقتی در زمین مدفون می‌شوند، محکوم زمان خواهند شد. نام این شخصیت‌ها شاید در ذهن‌ها بماند و حتی به نیکی از آنها یاد شود و حتی محبت آنها در دل جای بگیرد؛ اما قابلیت مدیریت زندگی را نخواهند داشت.

یکی از اصلی‌ترین شبهاتی که امروز در بارهٔ بُعد الگویی اهل بیت علیهم السلام مطرح می‌شود، بحث تاریخی بودن ایشان است. می‌گویند ایشان به تاریخ



پیوستند و دیگر نمی‌توانند امروزه در تربیت نقش الگورا داشته باشند. یکی از نتایج معرفی جنبهٔ ماورایی شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام رها شدن شخصیت ایشان از بند زمان است.

اهل بیت علیهم‌السلام و اولیایی که ماورایی بودن آنها به معنای نزدیک‌ترین بودن به خداست، تنها شخصیت‌هایی هستند که مشمول مرور زمان نمی‌شوند؛ زیرا ماورایی بودن این شخصیت‌ها به معنای *مَثَل* خدا شدن است.^۲ *مَثَل* خدا شدن هم یعنی این که همهٔ صفات خداوند در وجود این شخصیت‌ها تجلی پیدا می‌کند تا اندازه‌ای که در بارهٔ آنها می‌توان گفت: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ»^۳ (فرقی میان تو [خدا] و والیان امر تو [اهل بیت علیهم‌السلام] نیست؛ الا این که آنها بندگان تو و مخلوق تو هستند). وقتی خدا مشمول مرور زمان نمی‌شود، این شخصیت‌ها هم محکوم زمان نمی‌شوند. خدای دیروز و امروز و فردا هیچ فرقی ندارد؛ پس این شخصیت‌ها نیز بر زمان حکومت کرده و در دیروز و امروز و فردا مدیریت زندگی انسان را می‌توانند به دست بگیرند.

باز هم اجازه می‌خواهم در بارهٔ روش درستی که غرب برای معرفی الگوهای نادرستش استفاده می‌کند حرف بزنم. در بسیاری از فیلم‌ها و بازی‌های رایانه‌ای شما می‌بینید که زمان در دست شخصیت اصلی داستان است؛

^۲. «السَّلَامُ عَلَى أُمَّةِ الْهُدَى... وَالْمَثَلِ الْأَعْلَى» زیارت جامعه کبیره.

^۳. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۱۴.



یعنی این زمان نیست که شخصیت داستان را مدیریت می‌کند؛ بلکه اختیار زمان در دست اوست و اوست که وقتی اراده می‌کند به هر قطعه از زمان که بخواهد می‌رود. فرقی نمی‌کند گذشته باشد یا حال و یا آینده. آنها هم فهمیده‌اند که اگر شخصیت در بند زمان باشد نمی‌تواند ماندگار و تأثیرگذار باشد.